

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

سالک باید چگونه باشد (ص ۲۴۱ ف ۳ - ۲۴۲ ف ۱)

✿ تا بدن آرام نشود و خواسته‌ها و عصبانیت‌ها و بلند پروازی‌ها و ... که مال بدن است، خاموش نشود، گمشده‌ها پیدا نمی‌شوند. هر وقت می‌خواهی چیزی یاد بگیری، باید فتیله‌ی بدن و آنچه مربوط به بدن است را پایین بکشی.

جایی که گردوخاک بلند شده است، چشم انسان خوب کار نمی‌کند و نمی‌تواند گمشده‌اش را پیدا کند. گردوخاک باید بخوابد. تا وقتی خواهش‌های نفسانی، طبیعی و جسمانی ما وجود دارد، تا وقتی که شهوت، اعم از شهوت مقام، مال، نام، جاه و ... و غضب در ما حکومت می‌کند، غوغا و گردوخاک برپا کرده است، به قول شاعر:

طبیعت سرایی است آراسته هوا و هوس گرد بر خاسته

تا زمانی که این گردوخاک را برپا کرده است، تو نمی‌توانی مقصدت را ببینی. تا این خاموش نشود، وجودت خنک نشود، غضب و شهوت نخوابد و آرام نشوی، مقصد را نمی‌بینی و به مقصد نمی‌رسی. گمشده‌های خدا و یا اولیای خداست. دنبال حجت خدا می‌گردی، می‌خواهی به دیدار او نائل شوی، دنبال دیدار خود خدا می‌گردی، می‌خواهی به لقاءالله نائل شوی؛ نه اصلاً دنبال خودت می‌گردی و می‌خواهی خودت را پیدا کنی؟ تا جنبه‌های طبیعی و نفسانی آرام و خنک نشود، جنبه‌های باطنی آشکار و پیدا نمی‌شود. باید این جنبه را

آرام کرد. نفس در ما هیاهویی برپا کرده است. اگر یک دقیقه گوش بسپاریم، می‌بینیم آن داخل چه خبر است! چه جار و جنجالی به پاست! پناه می‌بریم به خدا. انسان یک دقیقه به درون خودش گوش دهد، ببیند چه سر و صداهایی به پاست. چه دعوایها، کتک کاری‌ها، رقابت‌ها، آرزوها و آمالی! خدا می‌داند این داخل چه خبر است! تا آن سروصداها ساکت نشود، صدای لطیف ولایت را که در باطن همه‌ی ما وجود دارد؛ منتها خیلی مظلوم و لطیف است، نمی‌شنوی؛ ولی اگر آن سروصداها، های‌وهوی‌ها و جنجال‌های نفسانی بخوابد، صدای حجت خدا را در باطن خودتان می‌شنوید. می‌بینید که چقدر مظلومانه با شما حرف می‌زند و شما را دعوت، راهنمایی و راهبری می‌کند؛ منتها آن صدا در برابر این جنجال‌ها و های‌وهوی‌های نفس گم شده و شنیده نمی‌شود. اگر می‌خواهی بشنوی و صدای او را پیدا کنی، باید وجودت خنک و آرام شود و جنبه‌های طبیعی و نفسانیت را هر طور شده آرام کن. نمی‌گویم مثل اهل ریاضت، سرکوبش کن. نه، در حدّ طبیعی، معتدل و منطقی خواسته‌ی مشروعش را بده، آرام شود؛ چون گاهی همین سرکوب کردن‌ها، مشکل ایجاد می‌کند. بنده‌ی خدایی خیلی ماست دوست داشت، برای اینکه ریاضت بکشد، تصمیم گرفت یک مدّت ماست نخورد. ماست نخورده بود و به بازار آمد. رفت از مغازه‌داری مثلاً جنسی بخرد که مغازه‌دار خودش شخص بزرگ و اهل باطنی بود؛ منتها آنها رند هستند؛ خودشان را لو نمی‌دهند. او داخل مغازه رفت و با طرف شروع به صحبت و بداخلاقی کرد. مغازه‌دار گفت: رفیق برو ماستت را بخور، نمی‌خواهد اینجا بیایی با ما دعا کنی. چون گاهی خود سرکوب کردن‌ها در درون سر و صدا به پا می‌کند. انسان همان چیزی را که شرع مقرر کرده است، از راه طبیعی و شرعی آن انجام دهد. اگر گرسنگی است، لقمه‌ای را که خدا به او داد، بخورد و نفس را آرام کند؛ ولی طوری هم رفتار نکند که بخواد سوار انسان شود. این الاغ بخواد سوار انسان شود، خیلی مشکل است، گفت: کج دار و مریز. به گونه‌ای به آن پرداز که از پا در نیاید یا از شدت فشارهای جسمانی حواست پرت نشود. آن گونه هم لوسش نکن که دائم هوس‌های جدیدش، حواس تو را پرت کند. آرامش کن و هرطور شده او را ساکت کن. بعضی وقت‌ها انسان دسترسی پیدا نمی‌کند. دسترسی هم پیدا نکرد، باز هم می‌شود ساکتش کرد. ماجرای حاج ملاّ آقا جان رحمته‌الله را به یاد دارید؛ کرمانشاه رفته بود. سه روز

هیچ چیز نخورده بود. به مسجد رفت، امام جماعتش او را شناخت، گفت: حاج ملاآقا جان اینجا چه کار می-کنی؟ پاشو با هم به خانه برویم. او هم خوشحال شد که الان به خانه می‌رویم و یک غذای حسابی به ما می-دهد، سه شبانه روز است که من هیچ چیز نخورده‌ام. به خانه رفتند، امام جماعت یک کتاب برداشت، باز کرد و برای حاج ملاآقا جان شروع به خواندن کرد. اول نفس آرام نمی‌گیرد؛ حواسش سراغ غذا بود. او هم بزرگ بود، باطن او را می‌دید. به او گفت: حواست به چیزهایی باشد که من می‌خوانم. در خانه هیچ چیز نیست، بی‌خودی فکر نکن؛ یعنی نفسش را آرام کرد. دوباره شروع کرد به خواندن. یک خورده دیگر حاج ملا آقا جان گوش کرد؛ ولی گرسنگی به او فشار می‌آورد؛ باز دوباره در ذهنش سراغ غذا و اینها رفت. دوباره به او گفت: به تو گفتم که در خانه هیچ چیز نیست، درست گوش بده ببین چه برایت می‌خوانم. یکی دو بار که این‌گونه گفت، حاج ملاآقا جان راست راستی مایوس شد. مایوس که شد، نفسش آرام شد. بعد دید رختخواب را آورد و انداخت و گفت: حالا بخواب. حاج ملاآقا جان شام نخورده؛ او هم راحت خوابید؛ چون مایوس شد. تا وقتی نفس ما امید دارد، خیلی شلوغ می‌کند. وقتی کاملاً مایوس شد، دست از فشار آوردنش برمی‌دارد؛ لذا گاهی انسان نفس را مایوس می‌کند. انسان باید نفس را در خواسته‌های خلاف شرع مایوس کند. به او حالی کند که من کسی نیستم که اختیارم را دست تو بدهم؛ تو هر چه می‌خواهی داد بزنی؛ خودت را خسته کن. او هم یکی دو بار داد می‌زند، بعد ول می‌کند؛ طمعش می‌برد که بتواند انسان را به دنبال خود بکشاند. بالاخره باید از طریقی این نفس را ساکت و آرام کرد. این آرام شدن هم، به تدریج می‌شود. اگر نفس در گذشته خدایی ناکرده به تن‌پروری، لذت‌جویی و هوس‌بازی عادت کرده است، انسان کمی این را کم کند، آن را کم کند و کم‌کم اعتیادش را ترک کند. یک خورده کمتر بخورد و بعضی روزها روزه‌ی مستحبی بگیرد. یک خورده کمتر بخوابد و ساعت‌های خوابش را اندکی محدودتر کند. یک خورده کمتر حرف بزند و این قدر مثل من پرحرفی نکند. این چنین، کم‌کم می‌تواند نفس را آرام کند و او را از جنجال و هیاهوها نجات دهد و ساکت کند. خیلی از خواهش‌های نفسانی ما، گاهی با کم خوردن‌ها خاموش می‌شود؛ لذا یکی از خاصیت‌های روزه همین است که شهوات را خاموش می‌کند. وجود انسان را خنک می‌کند؛ لذا روزه‌ی مستحبی برای سالک خیلی

خوب است. البته باید حد ننگه دارد و طوری نشود که خودش را از پا درآورد. گاهی بعضی از غذاها، هیجانانگیزی را در انسان تهییج می‌کند. انسان این چیزها را نخورد، کمی کمتر بخورد؛ خصوصاً در سن جوانی دانستن اینها خیلی خوب است، خیلی نفس را می‌شود آرام و خنک کرد. هرچه نفس آرام‌تر شود، دل آشکارتر می‌شود؛ لذا هر وقت می‌خواهی چیزی یاد بگیری، باید فتیله‌ی بدن و آنچه مربوط به بدن است را پایین بکشی. اگر می‌خواهی به معرفت برسی، باید این فتیله را پایین بکشی و کمی از هوس‌رانی‌ها، رفاه-طلبی‌ها و لذت‌جویی‌ها دست بکشی. به قول شاعر:

با دو قبله در ره توحید، نتوان رفت راست      یا رضای دوست باید، یا هوای خویشتن

اینکه قبله‌ی خود را هوا و هوس‌های خودت قرار دادی، چگونه می‌خواهی به دوست راه پیدا کنی؟

ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست      عاشقی شیوه‌ی زندان بلاکش باشد

🌸 هر وقت کار خیری پیش آمد، به کسی نگو آن را انجام دهد. تا جایی که قدرت داری، خودت

آن را انجام بده و آن را غنیمت بدان. (۱۰:۳۴)

این هم نکته‌ی خیلی خوبی است. اگر خدا نصیب کرد و سر راه انسان فرصت و موقعیت کار خیری قرار داد؛ مثلاً سر راه به نیازمندی برخوردی؛ اگر دستم می‌رسد، خودم به او کمک کنم. به او نگویم: صبر کن بروم با چهار نفر از انسان‌های اهل خیر صحبت کنم و به آنها بگویم بیایند، به تو کمک کنند. نه، خود شخص، فرصت را غنیمت بداند. این موقعیتی را که خدا فراهم کرده است، غنیمت بداند. حالا هر کار خیری بود. کارهای خیر متنوع است. خدا هر کار خیری پیش پای ما قرار داد، پیشگام شویم و به دیگران محوّل نکنیم. قبلاً هم خوانده‌ایم: کارهای خیر را نگو اگر دیگران انجام دادند، ما هم انجام می‌دهیم؛ بگو من می‌کنم، تا دیگران هم ترغیب شوند انجام دهند. اگر موقعیت محدودی است، سعی کن خودت استفاده کنی. می‌خواهی انفاق کنی، از مالت بدهی و یا از مقام یا آبرویت برای کمک به یک مؤمن و نجات یک انسان دردمند و

نیازمند خرج کنی، سعی کن موقعیت را از دست ندهی. آن را خدا برایت پیش آورده است، غنیمت بدان. اگر از دست بدهی، دیگری می‌رسد، آن کار را می‌کند و حسرتش برای تو می‌ماند. «اغْتَنِمُوا الْفُرْصَ»<sup>۱</sup>، «اغْتَنِمُوا الْفُرْصَ الْخَيْرِ»<sup>۱</sup> امثال اینها در روایات زیاد است.

\* در حرکت باش؛ اما حرکت نداشته باش. مثل کسی که در کشتی ثابت نشسته است و کشتی امواج دریا را می‌شکافد و پیش می‌رود؛ دلت و باطنت آرام و ثابت و بدنت در حرکت و در کار باشد.

در سیروسلوک این بحث بسیار بسیار مهمی است. از جاهایی است که دیده‌ام انسان‌های بزرگ، گاهی دچار خطا و اشتباه شده‌اند. زبان‌های مختلفی در اینجا وجود دارد؛ یکی جمع اقتضائات وحدت و کثرت است. در بحث حضرت موسی و حضرت خضر علیه السلام اشاره‌ای به این بحث کرده‌ام؛ سالک در چهارمین منزل به جایی می‌رسد که هم اقتضائات وحدت و هم اقتضائات کثرت را توأمان در خود جمع می‌کند. اقتضای وحدت چیست؟ مثال بزنم؛ در جریان زندگی شما اتفاقاتی به دست انسان‌ها می‌افتد و چیزهایی برایتان پیش می‌آید. در آنجا اقتضای وحدت چیست؟ این است که انسان‌ها را نبینی. با نگاه توحیدی نگاه کنی و بگویی فاعلی غیرخدا نیست. کسی در عالم غیرخدا کاره‌ای نیست. هر چه می‌شود، خدا می‌کند؛ چه به دست انسان‌ها، چه به دست عوامل طبیعی و چه به دست عوامل ماوراءطبیعی. غیرخدا کسی کاره‌ای نیست. «بِيَدِكَ لَا يَبْدُ غَيْرُكَ زِيَادَتِي وَ تَقْصِي وَ تَقْصِي وَ ضَرِي [ضَرِي]»<sup>۲</sup>؛ «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ

<sup>۱</sup> منابع برای عبارات مشابه: «الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ». «حُدُوا مَهَلَّ الْأَيَّامِ» «وَ اسْتَعْلُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَ اغْتَنِمُوا أَيَّامَهَا» «فَاغْتَنِمُوا الْمَهَلَّ» عبارتند از: سیدرضی، نهج البلاغة، حکمت ۲۱، ص ۴۷۱ و خطبه‌ی ۲۳۸، ص ۳۵۷ و کلینی، کافی، ج ۸، ص ۱۶ و ابن‌شعبه‌ی - حرانی، تحف العقول، ص ۲۰۲ و مجلسی، بحار، ج ۶۸، ص ۳۳۷ و ج ۳۳، ص ۳۲۴ و ج ۷۵، ص ۱۵۰ و ۳۹.

<sup>۲</sup> سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۶ و مجلسی، بحار، ج ۸۷، ص ۸۰ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، مناجات‌شعبانیه.

تُعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ»<sup>۳</sup> از این منظر نگاه کنیم، همه‌ی اتفاقاتی را که به‌دست اشخاص برای تو می‌افتد، کار خدا بدانی و چون کار خدا می‌دانی و خدا را هم مهربان، خبیر و حکیم می‌دانی، آنچه خدا می‌کند را بهترین گزینه برای مصلحت خودت تشخیص می‌دهی؛ طبیعتاً در چنین شرایطی هر خدایی را که در زندگیت اتفاق بیفتد، با روح رضایت، شادمانه و با آغوش باز استقبال می‌کنی و می‌پذیری. این اقتضای وحدت است. اقتضای کثرت چیست؟ طرف ظالم است و ظلمی مرتکب می‌شود. تکلیف عبودیت تو در پیشگاه حق این است؛ خدا در قالب اوامر شرعی به تو امر کرده که با ظالم مبارزه کن. نه ظلم کن و نه ظلم پذیر باش. حق نداری منظم و توسری‌خور باشی. وظیفه‌ی تو این است که با ظالم مبارزه کنی و او را سر جایش بنشانی. این وظیفه‌ی شرعی توست. اقتضای عالم کثرت، ایفای این وظیفه است. البته الآن که می‌جنگی، به‌خاطر این نیست که دقّ دلی خالی کنی؛ حَقّت را خورده است، می‌خواهی تلافی کنی. نه؛ هیچ احساسی نسبت به او نداری و هیچ کینه‌ای در وجودت نیست؛ چون او کاره‌ای نبود. کاری را که برای تو اتفاق افتاد، خدا کرد و اتفاقاً به خیر و مصلحت تو هم بود؛ پس او نه کاره‌ای بود و نه کاری که خدا به‌دست او برای تو جاری کرد، به ضرر تو بود؛ بلکه نفع تو را دربرداشت که خدا جاری کرد. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَفْعَلُ لِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ»<sup>۴</sup> خدا برای بندگانش، جز آنچه بیشترین مصلحت آنها را دربرداشته باشد، عملی نمی‌کند. پس آنچه به‌دست این شخص ظالم، برای تو عملی شد، حاوی بیشترین مصلحت تو بود، او کاره‌ای نبود؛ خدا کرد. کاری هم که شد، به ضرر تو نبود؛ به نفع تو بود؛ پس برای چه کینه‌ی او را به دل داشته باشی! هیچ احساس کینه‌ی شخصی نداری؛ چون تسلیم فرمان خدا هستی. خدا امر کرد که با ظالم بستیز و فقط به‌خاطر اطاعت امر خدا جهاد می‌کنی؛ لذا جهاد فی سبیل الله یعنی این؛ والاّ اگر می‌روی دقّ دلی خالی کنی و حَقّت را از او پس بگیری، انگیزه‌های نفسانی است و جهاد فی سبیل الله نیست. جهاد فی سبیل الله وقتی است که تو هیچ

۳. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۲۶.

۴. صدوق، توحید، ص ۴۰۳ و مجلسی، بحار، ۵۸، ص ۱۳۴ و عروسی‌حویزی، نورالقلین، ج ۳، ص ۴۴۷.

کینه‌ی شخصی از او نداری؛ هیچ مسأله‌ی شخصی و نفسانی با او نداری؛ فقط چون خدا گفته است برو با او مبارزه کن، مبارزه می‌کنی. ماجرای امیرالمؤمنین علیه السلام و عمر بن عبدود را به خاطر دارید؛ به قول شاعر:

من تیغ از پی حق می‌زنم      بنده‌ی حقم نه مأمور تنم

اقتضای مقام کثرت این است که اسلحه برداری و به میدان جنگ با این ظالم بروی. جمع بین وحدت و کثرت کار خیلی بزرگی است که روح رضامندی و پذیرش نسبت به آن چیزی که خدا در زندگی تو پیش آورده است، در دلت باشد و ظاهر وجودت هم نهایت تلاش، فعالیت و کوشش در مسیر مبارزه با این ظالم باشد. اینکه بتوانی این دو را هم زمان جمع کنی، کار سختی است. بعضی از انسان‌ها، ظاهرشان خیلی مبارز، اهل درگیری و ... اما درونش را نگاه می‌کنی، می‌بینی نسبت به اوضاعی که پیش آمده، دلخور است. به خاطر کینه و دق‌دلی خالی کردن با طرف می‌جنگد که یک طرف قضیه می‌لنگد. بعضی هم در سیروسلوک می‌آیند و اهل عرفان می‌شوند، که متأسفانه عده‌ی زیادشان این اشتباه را می‌کنند. وقتی به مقام رضایت می‌رسند، دست از کار می‌کشند و اهل مبارزه نیستند. یا به لوازم طریقت ملتزم می‌شوند، شریعت را رها می‌کنند و یا به لوازم شریعت ملتزم می‌شوند، طریقت را رها می‌کنند. کمال سالک در این است که به مقامی برسد که مقام جمع بین اقتضائات وحدت و کثرت است. اقتضای کثرت شریعت است و اقتضای وحدت حالت تسلیم، رضا، پذیرش قلبی، آرامش و اطمینانی است که در باطن مؤمن است. درونش به هیجان نیامده است که از سر هیجان درونی، غضب و ... شمشیر برداشته و به میدان جنگ آمده باشد. باطنش آرام آرام؛ اما ظاهرش پر از تکاپو و تلاش است. جمع بین رضا و مجاهدت، و عرفان و شریعت است. خیلی مهم است که شور و حرارت بیرونی، همراه با خنکا و آرامش درونی باشد. غالب اهل عرفان را دیده‌ام که نتوانسته‌اند به این برسند. خیلی-ها انسان‌های بزرگی بوده‌اند، خود من هم برایشان احترام قائلم، دوستشان هم دارم؛ اما به این منزل که مقام جمع است، نرسیده‌اند. الگوی ما در عرفان و سلوک، پیغمبر اکرم، ائمه‌ی هدی، فاطمه‌ی زهرا علیها السلام هستند. شما در وجود آنها مقام جمع‌الجمعی را می‌بینید؛ یعنی در عین مقام بلند رضا، تسلیم، اطمینان و آرامشی که

در باطن امیرالمؤمنین علیه السلام است، ظاهر ایشان هم، سلحشورترین سردار میدان کارزارهای زمان رسول -  
الله صلی الله علیه و آله و پرتکاپوترین شخص فعال در عرصه‌ی کار و فعالیت‌های ظاهری زندگی است. بعضی می‌گویند: ما  
به رزق الهی راضی هستیم؛ در نتیجه دست از کار و کوشش می‌کشیم؛ خراب کردی تو. بعضی هم دنبال کار  
و کوشش هستند؛ ولی به رزق الهی راضی نیستند و مرتب حرص می‌زنند. اینکه بتوانی این دو را در خودت  
جمع کنی؛ در درونت با خدا به صلح رسیده باشی و در بیرون با دشمنان خدا بجنگی؛ مقام بسیار بلند و  
جایگاه والایی است. در حرکت باش؛ یعنی ظاهر تو حرکت کند؛ اما حرکت نداشته باش؛ یعنی در درونت،  
آرامش مطلق و قلبت، قلب مطمئن باشد. «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»<sup>۵</sup> قلب تو، مطمئن و آرام است؛ اما  
ظاهرت، پر از تکاپو، تلاش، فعالیت، مبارزه و جهادست. این دو با هم جمع شود. نه طریقت نافی شریعت و نه  
شریعت نافی طریقت است. آنها که فقط به شریعت چسبیده‌اند، ناقصند، کسانی هم که فقط به طریقت  
چسبیده‌اند، ناقصند. آنها که جمع بین شریعت و طریقت کرده‌اند، کاملند؛ کسانی که وظایف عبودیت خود را  
همزمان با رضایت در برابر حضرت حق انجام داده‌اند. قلب راضی، مطمئن، شاکر، خرسند، آرام و تسلیم؛ اما  
ظاهر پر از تلاش، تکاپو، مجاهدت، فعالیت و مبارزه دارند؛ جمع بین این دو، مقام بسیار بلندی است. در  
حرکت باش؛ اما حرکت نداشته باش. مثال خیلی قشنگی است؛ مثل کسی که ثابت در کشتی نشسته؛ لم  
داده و خیالش راحت است؛ اما کشتی امواج دریا را می‌شکافد و پیش می‌رود. دل و باطن آرام و ثابت است؛  
یعنی قلبت مانند همان کسی است که داخل کشتی لم داده است و بدنت در حرکت و کار باشد. بدنت مثل  
خود کشتی است که امواج خروشان اقیانوس را می‌شکافد و پیش می‌رود.

پس سالک باید چگونه باشد؟ این‌گونه باید باشد. ان شاء الله خدا به همه‌ی ما روزی کند، این چنین باشیم.  
خدا توفیق دهد، پذیرا باشیم. اینها هنر ما نیست، خدا و اولیای خدا ما را این‌گونه خواهند کرد؛ ولی وقتی  
دست به کار شدند تا ما را این‌گونه کنند، لااقل پذیرا باشیم؛ شانه خالی نکنیم؛ جاخالی ندهیم؛ فرار نکنیم و

---

<sup>۵</sup>. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.



دادمان در نیاید. در برابر آنچه خدا و اولیا در مقام ربوبیت و تربیت با ما می‌کنند، تسلیم باشیم؛ تا ما را به این منازل برسانند؛ چون به ما این حرف‌ها را رساندند، خبر خوش است و نشان می‌دهد که می‌خواهند ما را برسانند؛ منتها وقتی دست به کار شدند که ما را برسانند، دادمان در نیاید و مثل داستان خالکوبی آن شیر نشود، که فریادمان در بیاید و تسلیم نباشیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيٍّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ